**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**موضوع : اوامر / صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**1403.10.30**

 **متن خام**

**جلسه 78**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

خب بحث سر حقیقت واجب تخییری بود واجب تخییری عرض شد که دو تا وجه اصلی در تبیین حقیقت واجب تخییری می­تواند مورد نظر باشد یکی این است که واجب تخییری تعلق گرفته به احدهما. به مفهوم احدهما تعلق گرفته یکی هم این است که به هریک از طرفین به شرط ترک طرف دیگری تعلق گرفته خب اینجا حالا یک نکته ای هست که این را می­گذارم تبیینش را بعد از بحث کردن کامل بیاناتی که اینجا مرحوم آقای نائینی و آقای روحانی در ادامه فرمایش آقای نائینی دارند به آن برمی­گردیم ما می­خواهیم بگوییم اصلاً این دو تا به هم برمی­گردند تفاوت چیز ندارد و یکی هستند ولی حالا ما فعلاً اینها را دو تا تصور می­کنیم

 آقای روحانی این از مرحوم نائینی نقل می­کنند که مرحوم نائینی این بحث عرض کنم تفسیر واجب تخییری به واجبین مشروطین بترک العدل را می­گوید اولاً این ابتداءً در مورد این بیان می­گوییم بیان در جایی هست که واجب به اصطلاح دو تا غرض وجود داشته باشد ولی اتیان هر کدام از اینها مانع از استیفاء غرض دیگر باشد ولی اگر یک غرض وجود داشته باشد این دیگر وجهی ندارد که عرض کنم به این شکل باشد

 خب عرض کنم خدمت شما این طوری توضیح می­دهم عبارتی که آقای روحانی نقل کردند و این عبارت را بخوانم یک توضیحی در مورد آن عرض کنم ایشان می­گوید که خب چرا باید فقط در زمان تعدد غرض باشد چون اگر انه مع وحدت الغرض لا معنی لتعین احدهما عند ترک الآخر و یؤمر به نفسه و للامر مطلقا ان یکون بنحو التخییر خب بعد اشکال این طوری مطرح شده که اگر یک غرض واحد وجود دارد این غرض واحد خب فرض کنید عتق رقبه و صوم اطعام ستین مسکینا یک غرض واحد بر اینها مترتب می­شود وقتی شما اطعام ستین مسکینا را ترک کردید فرض این هست که گفته شما عتق رقبه کن ایشان می­گوید چرا امر عتق به رقبه بالخصوصه این که خصوصیت ندارد چرا این را متعین تعیّن می­کنید با اینکه خصوصیت ندارد.

 به نظر می­رسد این اشکال اصلاً وارد نیست چون ببینید معنای اینکه غرض واحد است این هست که غرض که در به وسیله شی خارجی تحقق پیدا می­کند و فرض این است که هر یک از اینها زودتر تحقق پیدا کند او غرض را تحقق می­بخشد بنابراین ما اگر فرض کردیم که عتق رقبه را طرف انجام نمی­دهد با فرض ترک عتق رقبه چه چیزی محقق غرض هست قطعاً اطعام ستین مسکینا با این فرض کردیم عتق رقبه انجام نمی­شود با فرض اینکه عتق رقبه انجام نمی­شود با این فرضی که عتق رقبه انجام نمی­شود خب اطعام ستین مسکینا متعیین باشد چون او هست که غرض را در این فرض. با فرض اینکه اطعام انجام نمی­شود در این فرض که نمی­تواند عتق رقبه محقق غرض من باشد چون در فرضی که عتق رقبه ترک شده است عتق رقبه که تحقق پیدا نمی­کند که بتواند محقق غرض باشد بر این فرض کن باید تعیین پیدا کند مشکلی ندارد همچین که آن طرف قضیه هم همین است با فرض ترک اطعام ستین مسکینا با این فرض محقق غرض من فقط عتق رقبه است چون با فرض ترک، وجود که تحقق پیدا نمی­کند وقتی وجود تحقق پیدا نکرد در نتیجه آن متعین است این اشکالی نیست که چون فرض این است که امر برای تامین آن غرض است در فرضی که یک طرف ترک شده آن چیزی که تامین کننده غرض هست دیگری است لاغیر چون در این فرض اصلاً امکان ندارد که خود این طرف تحقق پیدا کند خب بنابراین اینکه شما این را به فرض تعدد غرض حمل می­کنید آن وجهی ندارد و بلکه اصلاً تعدد غرض با وحدت غرض فرقی ندارند جوهراً چون فرض این است که ما آن چیزی که امر را باعث می­شود غرض قابل استیفاء است و غرض قابل استیفاء یک دانه بیشتر نیست چون هر کدام از اینها استیفاء بشود مانع استیفاء دیگری می­شود غرض واقعی که امکان استیفاء ندارد آنکه محرکیت ندارد آن چیزی که سبب می­شود شارع امر کند این هست که می­تواند به وسیله امر به غرضی برسد به غرضی که غیر قابل استیفاء است غرض هست غیر قابل استیفاست اینکه به درد نمی­خورد

سوال - اگر واقعیت استیفاء آن تاخیر مکلف است

ولو نتیجه خاطرش مکلف بشود فرق ندارد ولو به جهت مکلف مکلف کاری می­کند که نتواند استیفاء کند اشکال کند بالاخره خارجاً نمی­شود ببینید فرض هم این است که عرض کنم خدمت شما هر یک از اینها مطلقا مانع تحقق دیگری است یک موقعی هست که این بیانی بود که دیروز در کلام مرحوم آقا شیخ محمد حسین عبارتش را خواندیم مرحوم آقا شیخ محمد حسین می­گوید اگر غرض اینکه اولی را زودتر انجام بدهی مانع انجام تامین غرض دیگری است اتیان احد العدلین سابقاً مانع استیفاء غرض دیگری است نه مطلق اتیان خب نتیجه این است که باید با هم بیاوریم سابقاً نباید انجام بدهی فرض ما این نیست که اتیانه سابقاً مطلق اتیان به یکی از آنها مانع اتیان است آن یکی اگر بعداً هم تحقق پیدا کند مثلاً مانع اتیان دیگری است یا اصلاً با هم نمی­توانند تحقق پیدا کنند با هم اگر با هم هم تحقق پیدا کنند مانع استیفاء دیگری است خب معنای این مطلب این است که هر یک از اینها حالا یک نکته ای را هم اینجا اضافه بکنم یک فرض دیگری هم اینجا وجود دارد در واقع برعکس فرض مرحوم آقای اصفهانی آن این است که ما بگوییم هر یک از اینها را که شما اتیان کنید هر یک از اینها را اتیان کنید ولو همراه دیگری اتیان کنید مانع تامین غرض دیگری است خب معنایش این است اگر این دو تا را با هم اتیان کنید غرض هیچ کدام تامین نشود غرض هیچ کدام تامین نشود خب نتیجه بحث این است که شارع مقدس باید به هر کدام از اینها امر بکند به شرطی که دیگری را با آن نیاورید چون اگر دیگری را با او بیاورید غرض خودش هم نمی­شود تامین بشود بنابراین أو به نحو أو حقیقیه باشد أو باید أو حقیقیه باشد این هم مثلاً نباید به نحو أو مانعة الخلو امر کند باید أو حقیقیه باشد اشکالی هم نیست أو حقیقیه ممکن است شارع این طور امر کند ببینید اینکه ما وحدت غرض را با تعدد غرض اینجا فرق قائل بشویم اینجا اصلاً هیچ وجهی ندارد چون تعدد غرضی که امکان استیفاء کلیهما نیست امکان استیفاء کلیهما نیست حالا فرض کنید گاهی اوقات ممکن است اولی را که شما استیفاء می­کنید دومی دیگر امکان استیفاء آن نیست پس بنابراین یک غرض بیشتر قابل استیفاء نیست بنابراین امر ما برای تامین آن غرض قابل استیفاء است ولی بحث سر این است که ما برای اینکه آن غرض واحد را استیفاء کنیم دو راه داریم می­توانیم برای تامین آن غرض یک امر واحد به جامع بکنیم ولو جامع انتزاعی احدهما مثلاً جامع که می­گویم اعم از جامع حقیقی و جامع انتزاعی یک امر واحد کنیم به آن جامع باز آن غرض تامین می­شود به صرف الوجود جامعه امر کنید آن غرض تامین می­شود امر به دو طرف هم بکنید دو تا امر بکنید امر به این طرف بر فرض ترک آن طرف امر به آن طرف بر فرض ترک این طرف باز هم آن غرض واحد تامین می­شود پس بنابراین به هر حال مانعی ندارد که شارع مقدس برای رسیدن به غرض واحد دو تا امر بکند چه کسی گفته که حتماً باید برای رسیدن به این غرض یک امر بکند دو تا امر هم بکند آن غرض واحد چون غرض وقتی غرض واحد است یعنی چه یعنی غرض در اولین فردی هست که از اینها که اتیان می­شود یعنی اگر دیگری را ترک کردی این را بیاور این هم همان اولین فرضش می­شود این دیگر یعنی اگر شما یکی را ترک کردی دیگری را آوردی آن می­شود اولین فرد پس غرض تامین کننده است پس بنابراین اینکه مرحوم نائینی می­گوید که این ارجاع واجب تخییری به وجوبین مشروطین مبتنی بر این است که ما غرض را متعدد بدانیم نه مبتنی به این نیست بنابراین این اشکالی که مرحوم نائینی مطرح کرده که مرحوم نائینی یک از اشکالات او این است که اصلاً فرض تعدد غرض که یکی از اینها مانع چیز دیگری باشد استیفاء غرض دیگر باشد یک فرض خیالی است اصلاً وجود خارجی ندارد یک فرض خیالی است که انیا باقوال اگر درست باشد که درست هم نیست اصلاً فرض خیالی نیست بسیار فرض واقعی است و من تصور می­کنم بسیاری از چیزهای عرفی هم همین شکل است تعدد غرض است و مانع استیفاء غرض دیگری هست فرض کنید من اگر سردرد بگیریم یعنی قرصها با هم تداخل دارند اینکه ما خارجاً می­بنیم قرصها با هم تداخل دارند این قرص را بخوری دیگر اثر این قرص از بین می­رود آن قرص را بخوری اثر این قرص از بین می­رود این یکی سردرد را خوب می­کند این یکی پا را درد را خوب می­کند دیگر آدم مجبور است یکی را انتخاب بکند عملاً همین است فرض کنید من خودم حالا یک نمونه ای برای خودم اتفاق افتاد من تب مالت داشتم دکتر به من گفت که باید جنتامایسین بزنی بعد گفت که جنتامایسین برای گوش ضرر دارد برای گوش هم ضرر دارد و الان هم منحصر داروی تب مالت جنتامایسین است خب ما زدیم جنتامایسین گوش ما را هم درد کرد ولی می­خواستیم تب مالت ما خوب بشود چون امکان استیفاء هر دو غرض نبود هم حفظ گوش کنیم هم تب مالت ما خوب بشود نمی­شود ترجیح دادیم که گوش ما یک خورده ضرر بکند ولی تب مالت ما خوب بشود این داروهایی که با همدیگر به اصطلاح تداخل دارند اینها به خاطر همین است آدم نمی­تواند هر دو را تامین بکند یکی را حفظ می­کند فرض کنید مواردی که پای طرف را می­برند برای اینکه جان او حفظ بشود این از باب تعدد غرض است چون اگر این را حفظ نکنیم آن غرض دیگر از بین می­رود نمی­شود این دو تا غرض را با هم تامین کرد یعنی برای تامین یک غرض باید غرض دیگر را فدا کرد کان همین است دیگر این اولاً این اشکال مرحوم نائینی که تعدد غرض یک امر خیالی اصلاً این طور نیست عرفی هم هست خیلی هم چیز هست آن اشکال به فرض هم باشد ما عرض می­کنیم که ارجاع واجب تخییری به وجوبین مشروطین مبتنی بر این نیست که ما قائل به تعدد غرض بشویم در فرض تعدد غرض لازم نیست. در فرض وحدت غرض هم می­توانیم ارجاع بدهیم بنابراین اشکال وارد نیست

 آقای نائینی سه تا اشکال دیگر کردند یک اشکالش این است که می­گویند اطلاق نافی اشتراط وجوب در هر یک از اینها به ترک الآخر هست خب بحث سر این است که آیا اگر شما می­گویید که من به نظرم این استدلال اصلاً استدلال بی پایه ای است استدلال ناتمامی است ایشان بحثش این است که اثباتاً ارجاع واجب تخییری به وجوبین مشروطین مخالف ظهور دلیل است من به نظرم اگر شما خب شارع مقدس آمده به شما گفته که اعتق رقبة او صُم یک موقع شما می­گویید که ظاهر این دلیل این است که به احدهما امر کرده به تک تک اینها امر نکرده اگر این ظهور از اول بپذیرید خب از اول به تک تک اینها امر تعلق نگرفته که ما بحث بکنیم که مطلق است یا مقید است و از این حرفها به اینها که تعلق نگرفته چون فرض این است که به احدهما شارع امر کرده خب بنابراین ما امر به احدهما را باید می­خواهید شما ارجاع بدهید به امر تک تک این خلاف ظاهر است اگر بتوانید ارجاع بدهید به امر تک تک دیگر به نحو اطلاق و تقیید نباید مطرح کنید چون فرض این است که در صورتی از اول ببینید یک موقعی شارع دو تا امر کرده یک جا امر کرده اعتق رقبةً در دلیل دیگر امر کرده به اصطلاح حالا مثلاً این را مطرح کنم ببینید گاهی اوقات واجب تخییری از کجا ما وجوب تخییری را کشف کردیم وجوب تخییری را از کجا کشف کردیم ما می­گوییم که وجوب تخییری را از اینجا کشف کردیم در یک دلیل شارع مقدس می­گوید ان ظاهرت فاعتق رقبةً در دلیل دیگر گفته ان ظاهرت فاعتق رقبةً مومنة چیز فاطعم ستین مسکینا در یک دلیل گفته که عتق رقبه کن در یک دلیل گفته اطعام ستین مسکینا کن ما از باب اظهر و ظاهر گفتیم هر یک از این دو دلیل نص در اجزا متعلق دارند و ظهور در تعیّن متعلق. ان ظاهرت فاعتق رقبةً نص در این هست که اعتاق رقبه کفایت می­کند اما اینکه چیز دیگر کفایت نمی­کند اطلاق مقامی اقتضا می­کند که چیز دیگر کفایت نکند ظهور در تعیّن دارد از آن طرف ان ظاهرت فاطعم ستین مسکینا نص در کفایت اطعام ستین مسکینا هست ظاهر در تعیّن اطعام ستین مسکینا هست از ظهور هر یک به قرینه نصوصیت دیگری رفع ید می­کنیم و حمل بر واجب تخییری می­کنیم اگر به این شکل باشد اگر به این شکل باشد خب ما ممکن است واجب مشروط را توضیح بدهیم بگوییم ببینیم روایت گفته که اعتق رقبةً. اعتق رقبةً اطلاق دارد می­گوید اصلاً اینکه ظهور دلیل در وجوب تعیینی هست به خاطر اطلاق آن است به خاطر اطلاق دلیل است می­گوید اعتق رقبةً سواءً اطعمت ستین مسکینا ام لم تطعم ستین مسکینا از آن طرف اطعم ستین مسکینا می­گوید اطعم ستین مسکینا سواءً اعتقت ام لم تعتق و در مجمع اینها ما مجمع را از هر دو دلیل خارج می­کنیم مجمع را از هر دو دلیل خارج می­کنیم چون معنای مجمع این است که شما باید هر دو را انجام بدهید هیچ کدام تک تک کفایت نمی­کنند باید هم عتق رقبه کنید هم اطعام ستین مسکینا انجام بدهید خب ما آن مجمع را خارج می­کنیم می­شود واجب معین پس ظاهر دلیل هم این است که وجوب مقید شما حمل کنید وجوب مقید حمل بکنید پس بنابراین این که شما می­خواهید بگویید که وجوب مقید خلاف ظاهر دلیل هست نه خلاف ظاهر دلیل نیست اصلاً ظاهر دلیل است همین طور ما باید مشی کنیم منظور ما این است اگر از اول یک دلیل داریم گفته اعتق رقبةً او اطعم ستین مسکینا این دیگر این را بخواهیم حمل کنیم به وجوبین مشروطین از اول مشکل دارد چون وجوب تعلق به تک تک طرفین که نکرده وجوب به احدهما تعلق گرفته دیگر نمی­دانم اطلاق و تقیید و این حرفها وابسته نیست این حرف جایی ما می­توانیم به آنجا برگردیم در جهت اثباتی که دو تا دلیل داشته باشیم وقتی که دو تا دلیل هم داشته باشیم ما مجبور هستیم حالا بگذارید با نظر دقیقتر مطلب را مطرح کنم آن این است که اعتق رقبةً دو تا ظهور در این دو تا دلیل وجود دارد یک ظهور این است که آن چیزی که واجب است عتق رقبه است نه جامع عتق رقبه واجب است عتق رقبه از آن جهتی که عتق رقبه هست واجب است نه از آن جهتی که فردی از افراد جامع است این یک. از آن طرف این عتق رقبه به نحو مطلق واجب است یعنی سواءً اطعمت ستین مسکینا ام لم تطعم ستین مسکینا این شکلی.

بنابراین ما برای اینکه تعارض بین ان ظاهرت فاعتق رقبةً را با دلیل ان ظاهرت فاطعم ستین مسکینا را حل کنیم دو گونه حل وجود دارد یک گونه حل این است که ما بگوییم ولو ظاهر دلیل این است که وجوب به عتق به خصوصیته تعلق گرفته ما از این ظهور رفع ید می­کنیم می­گوییم عتق از باب اینکه احد مصادیق یک مفهوم جامع است از آن باب واجب شده نتیجه آن چه می­شود نتیجه آن این می­شود که واجب تخییری به نحوی که وجوب تعلق به جامع گرفته را نتیجه می­گیریم یک طور دیگر این هست که نه بگوییم اطلاق هر دلیل را نسبت به فرض اتیان به دیگری آن را حذف می­کنیم مقید می­کنیم این هم یک طور دیگر است برای حل تعارض یعنی تعارض ما از اینجا ناشی شده که هر کدام از اینها اطلاق دارند نسبت به فرض اتیان به دیگری محل تعارض را که اطلاق هر دلیل نسبت به فرض اتیان به دیگری هست آن را قید می­زنیم نتیجه این می­شود واجبین مشروطین کل منهما بترک الآخر نتیجه می­دهد پس بنابراین ما در این طور موارد دو جور حل داریم و در اینجا اگر تقیید اطلاق روشنتر نباشد لااقل مساوی هستند اینکه شما می­گویید خلاف ظاهر است آن بالاخره باید یک خلاف ظاهر را مرتکب بشویم یک خلاف ظاهر را باید مرتکب بشویم این طور نیست که ما اگر اطلاق را تقیید نکنیم بتوانیم به ظهور هر دو دلیل اخذ کنیم اگر اطلاق را تقیید نکنیم ما باید در هر دو دلیل موضوعیت داشتن آن متعلق را از آن رفع ید کنیم که آن هم خلاف ظاهر است پس بنابراین یک خلاف ظاهر اینجا باید مرتکب بشوم

سوال - در جایی که دو دلیل معارضه

همین را می­خواهم بگویم اگر یک دلیل باشد که از جهت دیگر اشکال است عرض کردم اگر یک دلیل باشد اصلاً بحث سر این است که ما یک دلیل داریم وجوب، تعلق گرفته به احدهما بحث اطلاق و تقیید ندارد بحث این است که وقتی که وجوب به احدهما تعلق گرفته چرا این وجوب را تا وقتی که می­توانید احدهمای ظاهر آن دلیل را حفظ کنید فرض کنید خلاف اصل هم نبود تقیید نمی­­دانم به آنها ربطی ندارد ظاهر دلیل این است که وجوب تعلق گرفته به احدهما شما می­خواهید وجوب را به کلٌ منهما تعلق بگیرد یعنی راحتتر است یعنی اگر یک دلیل داشته باشیم بحث خیلی راحت است نیاز نیست به کلام مرحوم نائینی آنجایی ما می­خواهیم کلام نائینی را پیاده کنیم وجهی برای او هست که دو تا دلیل داشته باشیم اگر دو تا هم دلیل داشته باشیم که مشکلی نیست اگر یک دلیل داشته باشیم که بحث راحتتر از این حرفهاست یعنی نباید اشکال را این طوری مطرح کرد بگوییم ظاهر دلیل این است که متعلق تخییر متعلق وجوب احدهماست چرا از این وقتی مشکلی ندارد که ما احدهما را متعلق بگیریم چرا ما احدهما را به اصطلاح واجب ندانیم بحث سر این است بله اگر کسی اصلاً تعلق وجوب به احدهما را اشکال عقلی به آن قائل باشد اشکال عقلی قائل باشد در هر دو جا راحت است یعنی اگر شما یک موقعی می­گویید تعلق وجوب به احدهما مشکل عقلی ندارد چرا به آن ملتزم نمی­شوید اگر این را قائل بشوید این در بعضی موارد وجوب تخییری را می­تواند توجیه کند جایی که وجوب تخییری به دلیل واحد اثبات شده باشد ولی اگر وجوب تخییری به دلیلین اثبات شده باشد این کافی نیست برای اثبات اینکه این وجوب تخییری به احدهما تعلق گرفته است.

سوال - اینکه می­فرمایید این دلیل که می­گوید اعتق رقبةً این ظاهرش این است که به همین تعلق گرفته نه به یک جامع و اینها این چه ظهوری است؟

ج. ظهور همین است که وقتی شما می­گویید نزد

سوال - تطابق عالم .... اینها را بفرمایید

ج. نه خود همین که شارع گفته اعتق رقبةً رقبه را اینکه شارع گفته باشد یک جامع را چیز کرده باشد باید امر تعیینی به شی کرده باشد که خیلی خلاف ظاهر است

سوال - پس اکرم فقیه بگوید دو تا احتمال هست فقیه موضوعیت آن باشد یا اکرم العالم

ج. نه نخیر نخیر اکرم الفقیه یعنی فقیه

سوال – به چه دلیلی

ج. نه خود همین چون هم تحریک به این کرده وقتی جامع هست نمی­توانید فرد را تحریک کنید این خیلی چیز هست ظهور دلیل این است که فرض کنید من بگویم زید را اکرام کن شما بگویید زید را اکرام کن عمرو را هم اکرام کن کفایت می­کند

س. مفهوم لقب

ج. نه اصلاً به مفهوم ربطی ندارد این نه این اصلاً به مفهوم ربطی ندارد ظهور دلیل این است آن چیزی که متعلق هست به همان امر تعلق گرفته

سوال – مفهوم لقب که اکرم زیداً

ج. نه دقت کردید اصلاً مفهوم به اینها ربطی ندارد مفهوم نفی صرف الوجود است اینها بحث سنخ الوجوب نیست خود وجوب است شخص الوجوب است اصلاً آن بحث مفهوم را اینجا نیاورید اصلاً به مفهوم اینجا ارتباط ندارد مطلقا

س. نتیجه آن همین می شود.

ج. اصلاً به مفهوم مطلقا ربطی ندارد مفهوم را مطلقا پایش را این وسط نکشید اصلاً ربطی ندارد. مفهوم بحث سنخ الوجوب است بحث سر این است ظهور دلیل این است که این وجوبی که اینجا هست خود این وجوب نه سنخ الوجوب. وجوب به این شکل تعلق گرفته دیگه وقتی شارع می­گوید زید را اکرام کن شما بگویید زید را اکرام کن با اکرام عمر اکرم زیداً امتثال می­شود خب اینکه معنا ندارد

سوال - یعنی جامعی که

ج. نه اکرم زیداً گفته وقتی اکرم زیداً گفته باید زید را اکرام کنی اکرم زیداً باید زید را اکرام کنی

سوال - چه منافاتی دارد که با اینکه در جریان ثبوت اکرم عالماً

ج. نمی­شود معنا ندارد در مقام ثبوت اکرم عالماً باشد اکرام را به این تعلق کرد تحریک نسبت به زید، زید که خصوصیت ندارد زید وقتی خصوصیت ندارد چرا وجوب را به او تعلق دادید شخص وجوب را

سوال - آن یکی از مصادیقش بود

ج. نمی­شود معنا ندارد خصوصیت ندارد وقتی خصوصیت ندارد چه وجهی دارد بحث سر این است که گاهی اوقات ممکن است شما بگویید به خاطر اینکه این طرف راحتتر بوده نمی­دانم اینها همه خلاف ظاهر است یعنی ما نمی­خواهیم بگوییم که نمی­شود بحث ظهور دلیل بود ظاهر دلیل این است که این واجب واجب تعیینی است اتفاقاً ما همین بحثی هست که حالا بعداً باید به آن بپردازیم که ظهور دلیل در وجوب تعیینی در وجوب تخییری به چه بیانی است چرا دلیل ظهور دارد در وجوب تعیینی نه وجوب تخییری چرا دلیل اینها اصلاً مقدمه بود برای اینکه این بحث را بعد مطرح می­کنیم حالا آن هم مطرح خواهیم کرد که چرا دلیل ظهور دارد در وجوب تعیینی نه تخییری.

 بنابراین من عرضم این است که این بیان مرحوم نائینی به این شکل اصلاً بیان لطیفی نیست یعنی یا شخص تعلق وجوب به احدهما را مشکل عقلی برای آن قائل هست طبیعی است باید به وجوبین مشروطین قائل بشود چون راه دیگری ندارد ولو ظهور اولیه دلیل هم این است که شارع مقدس به احدهما امر کرده فرض این است که مشکل عقلی دارد اگر نه مشکل عقلی ندارد فقط مشکل اثباتی ما می­خواهیم قائل بشوم بحث مشکل اثباتی یا به دلیل واحد امر به کلی الطرفین تعلق گرفته خب وقتی دلیل واحد است ما دلیل واحد را که یک وجوب است معنا ندارد که خلاف ظاهر است که به وجوبین ارجاع بدهیم نه به خاطر اطلاق و تقیید و این حرفها اصلاً چون به این امر تعلق نگرفته تا بحث بکنیم که امر به احدهما تعلق گرفته به این امر تعلق نگرفته به آن امر تعلق نگرفته امر به احدهما تعلق گرفته و فرض این است که وجوب احدهما هم اشکال عقلی ندارد اگر نه دو تا دلیل داریم آن دو تا دلیل برای جمع عرفی بین این دو تا دلیل ما می­خواهیم قائل به وجوب مشروط بشویم خب اگر آن باشد باید اشکال را این طوری مطرح بکنیم که این وجوبین مشروطین متعیّن نیستند چون بالاخره ما باید اینجا یک خلاف ظاهری مرتکب بشویم یا از ظهور دلیل در موضوعیت داشتن آن چیزی که در دلیل موضوع قرار گرفته است رفع ید کنیم یا از اطلاق دلیل نسبت به صورت اتیان به دیگری رفع ید کنیم و اینها مثلاً ممکن است شما بگویید که هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد در جایی که دو تا دلیل باشد قطعاً این را شما نمی­توانید قائل بشوید در جایی که دو تا دلیل باشد رفع ید از موضوعیت داشتن دلیل، راحتتر از رفع ید از اطلاق دلیل هست این دیگر خیلی خیلی زور می­برد حالا بعدازظهر ان شاءالله در کلاس راهنما همین بحث منتقی الاصول را دنبال خواهیم کرد .

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.